

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 22, No. 4, Summer 2022, 77-100
Doi: 10.30465/CRTLS.2020.32954.1979

Formation of Ideas in Crisis

A Critical Review on the Book: “*Spinoza and Politics*” by Etienne Balibar

Behnam Joodi*

Abstract

The main focus of this article is a review of “*Spinoza and Politics*” by Etienne Balibar. Balibar's idea is that Spinoza's philosophy is essentially political. Balibar begins his study of Spinoza's philosophy with the argument that it cannot be understood as if it existed only on the transhistorical plane of pure theory and that, on the contrary, each of his major works must be understood as an intervention in a specific political and philosophical conjuncture. For this reason, according to Balibar, it is impossible to separate Spinoza's metaphysics from his politics, as if the latter were an application of the former. Instead, Spinoza's philosophy must be seen as political in its eternity, even its most speculative utterances constitute responses to certain political imperatives and are tied to specific historical stakes. It can be said that Balibar was influenced by Althusser in his study of ideas and uses Althusser's term "conjuncture". Accordingly, while examining innovation, methodological features, and Balibar's interpretation of Spinoza, we will point out the mistake of Persian translators in translating the "conjuncture" (conjuncture).

Keywords: Spinoza, New Spinozism, Etienne Balibar, Political Philosophy, Critical Situations

* PhD in Political Thought, Department of Political Science, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran, Behnamj06@gmail.com

Date received: 18/02/2022, Date of acceptance: 23/05/2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

شکل‌گیری ایده‌ها در بحران: نقد کتاب اسپینوزا و سیاست

بهنام جودی*

چکیده

این مقاله به ارزیابی کتاب اسپینوزا و سیاست نوشته اتین بالیار می‌پردازد. ایده بالیار این است که فلسفه اسپینوزا سیاسی است. بالیار مطالعه فلسفه اسپینوزا را با این استدلال آغاز می‌کند که اگر اندیشه اسپینوزا را صرفاً نظریه‌ای بدانیم که در سطح فراتاریخی از نظریه محض قرار دارد آن را نمی‌توانیم بفهمیم. در مقابل، هریک از آثار بزرگ او باید به عنوان مداخله‌ای در شرایط فلسفی و سیاسی ویژه‌ای فهمیده شود. به همین دلیل، از نظر بالیار، تفکیک متافیزیک اسپینوزا از سیاست او ناممکن است آن هم به گونه‌ای که انگار سیاست کاربست متافیزیک است. بلکه فلسفه اسپینوزا را بایستی در کلیتش، سیاسی در نظر گرفت. به نحوی که حتی نظرورژانه‌ترین اظهارات اسپینوزا از پاسخ به ضروریات و الزامات مشخص سیاسی تشکیل یافته است و با شرایط تاریخی ویژه‌ای گره خورده است. بالیار در مطالعه ایده‌ها از لویی آلتوسر تاثیر پذیرفته است و از اصطلاح آلتوسری «conjoncture» استفاده می‌کند. ضمن برجسته کردن نوآوری، ویژگی روشی و تفسیر او از اسپینوزا، اشاره‌هایی به خطای مترجم‌های فارسی در ترجمه «conjoncture» به «اتصال» خواهیم داشت و نشان خواهیم داد که برخلاف ادعای مترجم‌ها نه تنها اسپینوزا «فیلسوف اتصالی» نیست بلکه «فیلسوفی بحران‌اندیش» است.

کلیدواژه‌ها: اسپینوزا، اسپینوزیسم، بالیار، فلسفه سیاسی، وضعیت بحران، ارتباطات

* دکترای علوم سیاسی، اندیشه سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی،

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران، Behnamj06@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۲۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۰۲



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

بنیدیکتوس باروخ اسپینوزا (*Baruch de Spinoza*) (۱۶۳۲-۱۶۷۷) فیلسوف خردگرای هلندی، مهم‌ترین رساله‌ای که در زمان حیاتش انتشار پیدا کرد، در سال ۱۶۷۰م، رساله درباره الهیات سیاسی بود و آن گونه که خود او گفته است

اندیشیدم که با انجام کاری شایسته و سودمند نشان دهم که نه تنها از آزادی گزندگی به دیانت و امنیت کشور نمی‌تواند برسد بلکه نمی‌توان بدون نابود کردن صلح و امنیت خود کشور و دیانت از آن امتناع کرد. (Spinoza, 2007: 7)

از همین رو، اسپینوزا نخستین اثر خود را به «نقادی مبانی دیانت یهودی، توضیح نسبت دیانت و سیاست و دفاع از آزادی اندیشه فلسفی» (طباطبایی، ج ۱، ۳، ۱۳۹۷: ۱۷۰) اختصاص داد تا موضع خود را در باب «مطلقه گرایی» دینی و سیاسی روشن کند. در سال ۱۶۷۵م اسپینوزا قصد داشت رساله اخلاق را منتشر کند، اما شایعاتی که درباره او پراکنده شده بود، او را مجبور کرد از این کار صرف نظر کند. او در رساله اخلاق توضیح می‌دهد که «گناه، درست کاری، عدالت، بی‌عدالتی و آزادی انسانی چیست.» (اسپینوزا، ۱۳۹۲: ۴۱) رساله اخلاق نخستین اثری بود که اسپینوزا از نقادی وضع موجود فراتر رفت و تلاش کرد تا طرحی نو دراندازد. در ادامه بحث رساله اخلاق، اسپینوزا در واپسین سال‌های عمر خود به نوشتن رساله درباره سیاست مشغول شد که با مرگ مولف در ۱۶۷۷م ناتمام ماند.

اسپینوزا پس از مرگش و در زیر سایه هابز و دکارت تقریباً تا سده بیستم فیلسوفی حاشیه‌ای بود، هرچند در طی این سده‌ها از همان حاشیه اندیشه او تأثیراتی عمیق بر اندیشه اروپایی نهاد. باین وجود، از میانه سده بیستم تلاش‌هایی گوناگون در اروپا درباره مطالعه و علاقه به فلسفه سیاسی اسپینوزا صورت گرفت، او را در مرکز بحث نظریه پردازان و متفکران سیاسی قرار داد. اسپینوزا مدت‌ها بود که در تاریخ اندیشه سیاسی فیلسوفی حاشیه‌ای بود و به تبع آن، در ایران نیز توجهی به اندیشه سیاسی او نشد. در اروپا، اسپینوزا در زیر سایه سنگین هابز و دکارت در حاشیه قرار گرفته بود؛ اما از همان حاشیه او تأثیرات خود را بر فیلسوفان و جریان‌های گوناگون فکری داشته است و آنها را تبدیل به ستاینندگان خود کرده است. گویا «هگل در درسگفتارهایی درباره تاریخ فلسفه گفته بود که «پیرو اسپینوزا بودن، آغاز اساسی فلسفه است.» اندیشه اسپینوزا متفکرانی مانند لسینگ، شلینگ، یاکوبی، گوته، هاینه، دیدرو، کانت، نیچه، و برگسون را با چالش مواجه کرد. فلسفه اسپینوزا

بعد از مرگش تقریباً با هرگونه گرایش فلسفی همراه شد، از آتئیسم، پانتئیسم، ناتورالیسم تا ماتریالیسم، فاتالیسم تا دترمینیسم.» (Williams, 2002: 371)

اسپینوزا موافقان و مخالفان بسیار یافته است و فلسفه او «حرکتی عظیم به وجود آورد» به گونه‌ای که «افکار دو قرن را تغذیه کرد.» آن چه جالب توجه است، گرایش‌های جریان فکری چپ به اسپینوزا است. به گونه‌ای که «مارکس از او به نیکی یاد کرد. انگلس فلسفه او را بالاترین افتخار فلسفه زمان خواند. پلخائف... ریشه ماتریالیسم دیالکتیک را در فلسفه اسپینوزا دید.» (جهانگیری، ۱۳۷۶، مقدمه به اخلاق: صص نوزده و بیست و دو) توجه جریان‌های چپ به اسپینوزا تا به امروز ادامه یافته و اوج آن در سده بیستم بود. به گونه‌ای که در هر دوره‌ای که مارکسیسم با بحرانی درونی مواجه می‌شد،

به موجب ثبات و گسترش سرمایه‌داری پس از قسمی بحران اقتصادی و/یا سیاسی که بحران «نهایی» خوانده شده است، در طی دهه‌های ۱۸۹۰، ۱۹۲۰، ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، شمار زیادی از مارکسیست‌های برجسته (از تاله‌ایمر تا نگری)،... به سوی فلسفه اسپینوزا چرخش کرده‌اند. (مونتگ، ۱۳۹۷: ۲۰)

اسپینوزا و اندیشه سیاسی او از نیمه دوم سده بیستم مورد توجه ویژه متفکران فرانسوی قرار گرفت و تفسیرهایی رادیکال را از اسپینوزا ارائه کردند. یکی از متفکران چپ در فرانسه که توانست تفسیری ماتریالیستی و رادیکال از اندیشه اسپینوزا ارائه دهد و از اساس فلسفه او را سیاسی دانست، اتیین بالیبار است. او در کتاب *اسپینوزا و سیاست* تفسیری ویژه و بدیع ارائه کرد. به گونه‌ای که برخلاف تفاسیر موجود، او فلسفه اسپینوزا را فلسفه‌ای سیاسی دانست. خوانش بالیبار از اسپینوزا و بسط ایده‌های او به عنوان «ایده‌های بدیل» برای «وضعیت بحران» معاصر و از سوی دیگر، رویکرد بالیبار به خوانش ایده‌ها و بازسازی وضعیت تاریخی و بحرانی که در آن‌ها متفکرین نظریه پرداز می‌کرده‌اند، متأثر از اندیشه اسپینوزا است.

بر همین اساس، در این نوشتار، در چند بخش، به بررسی خاستگاه اسپینوزیسم چپ پس از نیمه دوم سده بیستم و معرفی مولف، تحلیل محتوایی کتاب، و ارزیابی شکلی، و روشی کتاب مذکور می‌پردازیم و با اشاره‌هایی به خطای مترجم‌ها در ترجمه اصطلاح آلتوسری «*conjuncture*» به «اتصال» در بحث ارزیابی روش مولف، با اتکا به بحث بالیبار، نشان خواهیم داد که برخلاف ادعای مترجم‌ها نه تنها اسپینوزا «فلسوف اتصالی» نیست

بلکه «فلسوفی بحران اندیش» است که «گسستی» با پیشینیان ایجاد کرده و به «وضعیت بحران» خود، پاسخ داده است. مشخصات دقیق کتاب به این صورت می‌باشد:
اتی ین بالیبار (۱۳۹۷)، *اسپینوزا و سیاست*، ترجمه فواد حبیبی و امین کرمی، تهران: انتشارات ققنوس، ۲۴۸ صفحه.

۲. زمینه فکری مولف

از اواسط سده بیستم در اروپا، توجه به اندیشه اسپینوزا، به ویژه اندیشه سیاسی او، مورد توجه قرار گرفت. البته، «تا پیش از این، متافیزیک، اخلاق و سیاست اسپینوزا در پرتو خوانشی هابزی-هگلی از او تفسیر می‌شد.» (نجف زاده، ۱۳۹۲: ۱۳۸) به گونه‌ای که اغلب پژوهش‌های انگلیسی زبان درباره نظریه سیاسی اسپینوزا، بر نظریه او «درباره قرارداد اجتماعی و شکل‌گیری دولت‌ها و دین اسپینوزا به هابز تاکید می‌کردند.» (Livingston, 2005: 7) اما در فرانسه، و با جریان «چپ»، اسپینوزا مورد توجه ویژه قرار گرفت، به گونه‌ای که او را جایگزین هگل کردند و تفاسیری گوناگون و ماتریالیستی از فلسفه اسپینوزا ارائه کردند. می‌توان این پرسش را مطرح کرد که چرا اسپینوزا توسط جریان «چپ» جدید مورد توجه قرار گرفت؟

در پاسخ به پرسش بالا می‌توان چند نکته را مطرح کرد. در اروپای دهه ۱۹۷۰م جریان چپ با «از دست رفتن ایمان به شرح‌های ارتدکس هگلی در باب سیاست، و از دست رفتن ایمان به مارکسیسم ارتدکس»، مواجه شد. این «از دست رفتن ایمان» به واسطه یکی از تاثیرگذارترین جریان‌های «هگلیانیسم خلاف عادت» بود که شیوه‌های «نقد اجتماعی و فرهنگی پساساختارگرایانه» را ارائه کرد و موجب ایجاد «مجموعه‌ای جدید از درک و دریافت فلسفی» شد. اما برای آنهایی که با چپ‌گرایی سنتی همراه بودند اهداف و آرزوه‌های هگلیانیسم پساساختارگرا «به طرز رادیکال نابسند» به نظر می‌رسید. به طوری که در نظر آنها هرگونه مشرب فلسفی رادیکال جدید باید با این نکته شروع شود که «کم و بیش هگلیانیسم را به عنوان طرقتی شناسایی کند که به جهان نئولیبرال مشروعیت فلسفی می‌دهد.» سپس، با نفی هگل، رادیکالیسمی را باید پیش گرفت، برای مثال در نظر آنتونیو نگری، که «در زمینه وضعیت سیستمیک جدید» به یک «هستی شناسی محوری رادیکال» در گفتار فلسفی منجر شود که در راستای «تائید حقیقت انقلابی چپ و فهمی ماکیاویانی از

چگونگی ایجاد جنبش‌های جدید سیاسی» تلاش کند. چنین رادیکالیسمی به خوبی می‌تواند به عنوان «بیان‌های جهانی و جهانی ساز حقایق فلسفی چپ عمل کند.» از همین رو بود که جستجو در میان برخی از سیاسی‌ترین عناصر فکری روشنفکران چپ برای سیاستی جدید از «بازسازی سیاسی» آغاز شد که «خلافت و تصدیق» را از آنها بیرون کشید و تصورات فلسفی مبتنی بر «میل و شور را به عنوان ابزارهای خودتوانمندسازی جمعی» در کانون بحث قرار داد. در این زمان چپ مجبور بود که از نقطه آغاز بدیل فلسفی، در مقابل هگلیانیسم، آغاز کند تا «مشارکت‌های مستمر سیاسی» را شکل دهد. (Turnbull, 2010: 1-2) در بستر چنین تحولاتی بود که جریان چپ دچار تحولاتی شد که به شدت نیازمند تمسک جستن به فیلسوفی بود تا هر آن‌چه که می‌خواهند را از دل اندیشه او بیرون بکشند.

از سوی دیگر، با تحولات ایجاد شده در جریان چپ که مهم‌ترین آن «بحران هگلیانیسم» بود، اسپینوزا مورد توجه چپ‌ها قرار گرفت تا حدی که او را جایگزین هگل کردند و اسپینوزا به عنوان شخصیت فلسفی اصلی در گفتار نظری چپ جدید ظاهر شد. در نگاه نخست شاید عجیب به نظر برسد که چرا چپ اروپایی فلسفه اسپینوزا را جذاب و جالب یافت همان‌کسی که فلسفه او، با «ناتورالیسم و فردگرایی»، در تحولات اوایل دوران مدرن به کمک و همراهی «فلسفه لیبرالیسم» آمده بود. (Turnbull, 2010: 2) چرا جریان چپ از هگل و دیالکتیک او به اسپینوزا تغییر جهت داد تا راه فلسفی رادیکال جدیدی بیابد؟ این‌جا می‌توان به دو نکته اشاره کرد، نخست این‌که در سده بیستم برخی از متفکرین چپ مانند آلتوسر به این نتیجه رسیده بودند که در اندیشه مارکس جای نظریه‌ای درباب سیاست و دولت که حوزه عمل سیاسی است، خالی می‌باشد. از همین رو، توجهات از «سرمایه» به «دولت» جلب شده بود. از سوی دیگر، پیشرفت‌های حاصل شده با مطالعات «اسپینوزیسم جدید» نشان می‌داد که اسپینوزا نخستین فیلسوف مدرن بود که تلاش کرده است تا سیاست و اخلاق رادیکال «ماتریالیستی» را مبتنی بر جنبه‌های حسی زندگی انسان بسازد. در نتیجه، دو فقدان که چپ احساس می‌کرد، فقدان نظریه دولت و نیاز به چگونگی ایجاد جنبش‌های سیاسی، را در اسپینوزا یافت. از همین رو به خوبی می‌توان دید که چرا چپ به اسپینوزیسم چسبیده است به این خاطر که او نخستین فیلسوف رادیکال تاثیرگذار بود کسی که پرسش‌ها از کنش رادیکال سیاسی را به پرسش‌هایی از چگونگی قدرتمند ساختن بدن‌ها ربط داد.

پیش از توجه ویژه چپ‌ها به اسپینوزا در فرانسه، اسپینوزا پژوهشی در فرانسه سابقه داشت. به گونه‌ای که از اواخر قرن نوزده تا اوایل سده بیستم، متفکرانی مانند «ژول لاینو، امیل آگوست شارویه آلن، لئون برونشویک و ویکتور دلبو» نسل نخست اسپینوزا پژوهان بودند. نسل دوم از اواخر دهه ۵۰ میلادی تا ۱۹۸۰م شکل گرفت که شامل «فردینان آکیه، مارسالیار گرو، الکساندر مترون، ژیل دلوز و لویی آلتوسر» می‌شود. نسل دوم اسپینوزا پژوهان عمدتاً متفکران چپ بودند. نسل سوم نیز اغلب شاگردان نسل دوم بودند مانند «پی‌یر ماشری، ایتین بالیبار، پی‌یر فرانسوا مورو و آنتونیو نگری». (نجف زاده، ۱۳۹۲: ۱۳۹) به هرروی، اسپینوزیسم جدید که جریان چپ به راه انداخت را می‌توان به آثار آلتوسر و بالیبار و فیلسوف سیاسی فراموش شده پی‌یر ماشری بازگرداند. همه آنها اسپینوزا را به خاطر ماتریالیسم ضداومانیستی او ستایش می‌کردند. (Turnbull, 2010: 3) یا در روایتی دیگر، اسپینوزیسم جدید از دل پژوهش‌های آلتوسر، بالیبار، ژیل دلوز، الکساندرن مترون، و آنتونیو نگری بیرون آمد. (Kochin, 2001: 203) در میان این متفکران، ایتین بالیبار که شاگرد آلتوسر بود، همان مسئله چپ‌ها را که اشاره به فقدان نظریه دولت و نیاز به چگونگی ایجاد جنبش‌های سیاسی داشت، برگرفت و تفسیری رادیکال و ماتریالیستی از فلسفه اسپینوزا ارائه کرد و از اساس آن را سیاسی دانست.

۳. بررسی اندیشه مولف

ایتین بالیبار (Etienne Balibar) (-۱۹۴۲) به عنوان فیلسوفی مارکسیست و نظریه پرداز سیاسی فرانسوی شناخته شده است. بالیبار مدرک کارشناسی فلسفه را در سال ۱۹۶۳م از دانشگاه *École Normale Supérieure* و همزمان دیپلم مطالعات عالی را از دانشگاه پاریس (سوربن) دریافت کرد. در سال ۱۹۸۷م او مدرک دکترای فلسفه، *Cum laude*، را از دانشگاه کاتولیکی نایمخن (Nijmegen) هلند با رساله‌ای درباب *تناقض بی پایان: عناصر فلسفه در تاریخ دریافت کرد*. بالیبار رساله استادی خود را از دانشگاه پاریس ۱ در سال ۱۹۹۳م به اتمام رساند و دکترای افتخاری از دانشگاه ارسطو تسالونکی یونان در سال ۲۰۰۵م دریافت کرد. تمرکز فکری و پژوهشی بالیبار بر مسائلی از قبیل «ماتریالیسم تاریخی»، «نظریه انتقادی»، «اخلاق»، و «فلسفه سیاسی» است. او در پروژه‌های دانشگاهی بسیاری شرکت داشته است که نخستین آن، به عنوان شاگرد لویی آلتوسر بین سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۶۵م، در

قالب یک کار نظری گروهی با عنوان *خواستش سرمایه* (۱۹۶۵م) منتشر شد. بالیبار آثاری متعدد منتشر کرده است: *اسپینوزا و سیاست* (۱۹۸۵م)، *نژاد، ملت، طبقه* (همراه با امانوئل والرشتاین، ۱۹۹۱م)، *فلسفه مارکس* (۱۹۹۳م)، *سیاست و صحنه رخدادی دیگر* (۲۰۰۲م) و *ما، مردم اروپا؟ تاملاتی درباره شهروندی فرامشی* (۲۰۰۴). بالیبار استاد بازنشسته فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی دانشگاه پاریس است و در دانشگاه‌های آمریکایی نیز به تدریس پرداخته است.

با توجه به عناوین آثاری که بالیبار منتشر کرده است می‌توان طرحی از شکل‌گیری اندیشه او را ترسیم کرد و نشان داد که کتاب *اسپینوزا و سیاست* چه جایگاه و کارکردی در اندیشه او دارد. برهمن مبنا می‌توان در بخش‌های بعدی به تحلیل و ارزیابی آن کتاب پرداخت. بالیبار مسیر اندیشیدن خود را زمانی که شاگرد آلتوسر بود هموار کرد و با تفاسیر درخشان خود از متون مارکس، در سطح بین‌المللی تحسین شد، پروژه‌ای که او به عنوان دانشجوی لوئی آلتوسر آغاز کرده بود. بالیبار کار با آلتوسر را این‌گونه توضیح می‌دهد که آلتوسر «مطالعه معرفت‌شناسی مارکسیسم را تشویق می‌کرده است.» به عبارتی، «آن چه که درون آن می‌توان و نمی‌توان اندیشید.» حرکت در این مسیر که آلتوسر مشخص کرده بود به بالیبار کمک کرد تا او «آپوریایی» را در اندیشه مارکس تشخیص دهد که به شدت در فرانسه‌ای که بالیبار در آن زندگی می‌کرد لازم به نظر می‌رسید. به عبارتی، می‌توان این‌گونه گفت که نظری بالیبار در «وضعیت بحران» که در آن زندگی می‌کرد شکل گرفت. او نخست این نکته را

فهمید که «آنارشسیسم نظری» ذاتی در مارکسیسم نافی ابزارهایی است که سوسیالیسم دولتی شوروی با آن سلطه ایجاد کند، در گفتاری که در آن با از میان برداشتن دولت راه را برای پشتیبانی از دولتی مطلقه باز کرده اند، نکته دوم پوپولیسم ناسیونال دولت‌های دموکراتیک سرمایه‌دار بود، جایی که در آن افراد از دولت پروا دارند-به ویژه آنهایی که از قدرت محروم یا دور گذاشته شده اند-اما آنها همچنان از نبود شدن و تجزیه دولت بیش از بقیه می‌هراسند.

پس آنارشسیسم نظری ذاتی در مارکسیسم نافی سلطه و دولت مطلقه است و افرادی که در نظام سرمایه‌داری زندگی می‌کنند حتی آنهایی که از قدرت بازمانده یا دور نگه داشته شده اند از این که روزی چیزی به نام دولت وجود نداشته باشد در هراسند. بالیبار با

شناسایی این نکته، سنت مارکسیستی و آنارشپستی را به باد انتقاد گرفت که «هرگز این مسئله را درک نکرده اند» و بابت آن، «بهایی گراف پرداخته اند.» از همین رو، او برخلاف مارکسیسم سنتی به پیش بینی از میان رفتن ناسیون یا دولت نمی پردازد؛ بلکه به جای آن به «تعریف و ترکیب بندی دوباره آن‌ها» می پردازد. (Reid, 2008: 69-70) همین ترکیب بندی و تعریف دوباره ناسیون و دولت بر مبنای اندیشه اسپینوزا به انجام می رسد.

تجربه بالیبار برای چنین اندیشه ای یا آن چه که مورد تلاش بالیبار برای بازتعریف و ترکیب مجدد ناسیون و دولت شد، و همچنین او را به بازاندیشی نظریه مارکسیستی و پراکتیس رهنمون کرد، مواجهه با سیاست «نئو-راسیست» به ویژه در فرانسه بود. از همین رو، بالیبار شروع به پیدا کردن ریشه های «دولت-ملت» مبتنی بر هژمونی زبان و نژاد می کند آن هم باتوجه به تجربه فرانسه، و آن را در سده نوزدهم می یابد که این ارزش ها را در مدارس، ارتش و نهادهای دولتی نهادینه کرده اند. از این طریق است که «دولت شروع به تحمیل و شکل دادن معیارهایی برای هویت مردمان در اقلیت می کند.» (Reid, 2008: 71) از نظر او دولتی که این گونه با یک نژاد خاص هم خو شده است؛ دیگر «مشروعیتی» ندارد. بالیبار شروع به بازتعریف دولت و ملت می کند. او در برابر این پرسش که چرا دولت به حمایت و ترویج قومیتی ساختگی می پردازد در حالی که به سادگی می تواند ناسیونالیسمی را حمایت کند که مبتنی بر نورمهای قومی نباشد؟ پاسخ می دهد که

ناسیونالیسم با خود نوعی نفی تمایز طبقاتی را حمل می کند که آن را به تناقض درونی می کشاند. به نوعی دولت نیازمند ناسیونالیسمی ناسیونالیستی تر از ناسیونالیسم است، نوعی ناسیونالیسم «مازاد» یا «اضافی». این ناسیونالیسم مازاد به وسیله قومیتی ساختگی ایجاد می شود و نتیجه آن «نئو-راسیسم» است. دولت خود را به عنوان تحقق فرهنگی یک قوم مشروعیت می بخشد؛ اما در واقع خودش خالق آن است. بالیبار، با نگاهی به تمایزبخشی فرهنگی نئو-راسیسم در فرانسه اواخر سده بیستم، معتقد است که «ارتباط با دیگری» که مبتنی بر تمایزبخشی فرهنگی یا جامعه شناختی بود انحراف از آن هرگز آسان نبوده است؛ این ارتباط با دیگری به واسطه مداخله دولت بوده است. از همین رو دولت ناسیونالیست فرانسه تصمیم گرفته است که چه کسی وارد اجتماع شود و چه کسی از آن خارج شود. این امر با جهانی شدن، دولت-ملت را تبدیل به چیزی می کند که قدرت خود را در اعمال نقش پلیسی بر ناسیونالیته و شهروندی می بیند. (Reid,

بالیبار به شکل‌های گوناگون به بررسی این پدیده می‌پردازد. همین امر، با توجه به چرخش نظر چپ جدید از «سرمایه» به «دولت»، باعث توجه ویژه او به اسپینوزا برای ایجاد ناسیونی جدید از انبوه خلق یا توده‌ها و ایجاد نظامی سیاسی بر پایه نیرو و حق تک تک خلاق می‌شود که به دنبال دموکراسی است و قضیه‌ای جدید از «ارتباطات» را در بین خلق مطرح می‌کند که همگی جایگزین دولت-ملت پیشین یا نئولیبرال و نئو-راسیست است و همه این‌ها را از فلسفه اسپینوزا بیرون می‌کشد. کانونی‌ترین مفهومی که بالیبار در تفسیر رادیکال‌ش از اندیشه اسپینوزا بیرون می‌کشد، مفهوم «ارتباط» است. مفهومی سیاسی-اجتماعی که بر رابطه فرد با فرد و مردم با دولت می‌پردازد که مفاهیمی مانند «میل»، «نیرو»، «قدرت»، «انبوه خلق» و «دولت» در دایره معنایی آن قرار می‌گیرند. به بهترین وجهی، «توسکانو» در این عبارات ایده بالیبار را بیان کرده است:

بالیبار از رهگذر اسپینوزا به تولید نظریه‌ای در باب ارتباطات می‌پردازد که برخلاف نظریات کسانی مثل هابرماس و آپل «استعلایی» نیست و حتی می‌توان گفت که از زمان خود جلوتر است. مفهوم ارتباط به ما اجازه می‌دهد تا از آنتی‌تیز نادرست بین جامعه‌پذیری طبیعی و نهادی شده که در نظریه سیاسی کلاسیک بسیار رایج است فراتر رویم. در ساخت یک جامعه به مثابه گسترش اراده و بسط طبیعت انسانی. انسان‌ها عواطف و تعقل را به یکدیگر مرتبط می‌سازند. هیجان و تعقل، شیوه‌های ارتباط میان بدن‌ها و بین ایده‌های بدن‌ها هستند. یک رژیم سیاسی به نوبه خود به مثابه یک نظام انتقال و ارتباط تعریف می‌شود. آنچه در تغییر سیاسی در معرض خطر است، تغییر و تبدیل خلق و خو و سرشت جمعی است. در چارچوب اسپینوزا، سیاست می‌تواند به منزله تقلا و مبارزه بر سر تغییر شیوه ارتباط و انتقال بازتعریف شود که با جایگزین کردن هیجانات توده با خرد جمعی از طریق مفاهیم و تصورات مشترک، ما را قادر می‌سازد تا لذت (تصدیق‌کنشی که تحت سلطه عقل و آگاهی از ضرورت است) را در زندگی انبوه خلق بیابیم. این امر به ما امکان می‌دهد تا خرد متجسم در یک خیر سرایت‌پذیر را در کنار آن بربریتی قرار دهیم که بر اجتماعی غالب است که از ترس و تقلید فاقد روحیه همکاری تشکیل شده است. بنابراین، در ارتباط و انتقال است که متوجه می‌شویم چگونه فعل صیانت نفس و همکاری در واقع یکی هستند. اکنون انبوه خلق می‌تواند ورای ترس و چندگانگی اش حرکت کند و براساس مفهوم ارتباط به مثابه یک تبادل و ارتباط آزاد میان هستی‌های منفرد و تکین بازتعریف گردد؛

بنابراین، آنچه با آن روبرو هستیم، نه صرف آزادی اندیشه بلکه الزام آزادی ارتباط است. (توسکانو، ۱۳۹۸)

۴. بررسی محتوای اثر

در کتاب *اسپینوزا و سیاست* بالیبار می‌خواهد «پای خواننده را از مجرای سیاست اسپینوزا به فلسفه وی» بگشاید که با اتکا به قرائتی دقیق و منسجم از آثار اسپینوزا، «وحدت این دو قلمرو-سیاست و فلسفه-را در تفکر اسپینوزا» نشان دهد (بالیبار، ۱۳۹۷: ۴۳-۴۱). به عبارتی، او متافیزیک را بنیان اندیشه سیاسی اسپینوزا می‌داند. رویکرد بالیبار نسبت به اندیشه اسپینوزا خوانشی «ماتریالیستی و رادیکال» است. بالیبار، براساس روشی که اتخاذ کرده است، کتاب را در پنج فصل تنظیم کرده است که هر فصل دارای چند بخش می‌باشد. او در فصل‌های اول و دوم به زمینه و زمانه اسپینوزا و رساله الهیات سیاسی و در فصل سوم به رساله سیاسی، فصل چهارم رساله اخلاق و فصل پنجم به جمع بندی و نتیجه گیری پرداخته است.

فصل نخست با عنوان «حزب اسپینوزا» در چهار بخش تنظیم شده است و نویسنده براساس رویکرد ویژه‌ای که به خوانش تاریخی متن‌ها دارد تلاش می‌کند به روشن کردن این مسئله بپردازد که اسپینوزا در رساله الهیاتی-سیاسی از آزادی چه معنایی مراد می‌کرده است که او را فراتر از صرف دسته بندی سیاسی-دینی که در هلند وجود داشت می‌برد. بالیبار پاسخ را در وحدت فلسفه و سیاست در اندیشه اسپینوزا می‌داند، یعنی اسپینوزا سیاست را فلسفی توضیح می‌دهد و برهمین اساس است که پرسش‌های اسپینوزا در رساله سیاسی درباب «طبیعت یقین (و بدین سان ارتباط ما بین «حقیقت» و «مرجعیت») و درباره ارتباط بین آزادی و حق یا «قدرت فرد» صورت بندی شده است. (بالیبار، ۱۳۹۷: ۴۷-۵۰)

فصل دوم با عنوان «مسئله الهیاتی-سیاسی: مانیفستی دموکراتیک»، در چهار بخش ترتیب یافته است و امتداد بحث فصل پیشین می‌باشد. در این فصل، بخش سیاسی رساله الهیات سیاسی مورد بررسی قرار می‌گیرد. از نظر بالیبار، «رساله الهیاتی-سیاسی خطوط کلی مضامین عمده‌ای را ترسیم می‌کند که به فلسفه تاریخ وی ساختار می‌بخشند.» (بالیبار، ۱۳۹۷: ۱۰۸) برهمین اساس، در رساله الهیاتی-سیاسی، مفاهیم تئوکراسی، پادشاهی و

دموکراسی «جای نظام‌های دیگر و سنتی‌تر را در امر طبقه‌بندی رژیم‌های سیاسی می‌گیرند.» (بالیبار، ۱۳۹۷: ۱۱۱) از همین رو، به بحث رابطه مابین حاکمیت دولت و آزادی فردی می‌پردازد. سپس به پرسش از تزی می‌پردازد که بنیان دموکراسی در «طبیعت» قرار دارد. در ادامه به بحث درباره برداشت اسپینوزایی از تاریخ و در نهایت، به «روش بدیع اسپینوزا در طبقه‌بندی رژیم‌های سیاسی در قالب سه مقوله تئوکراسی، پادشاهی و دموکراسی» می‌پردازد.

در فصل سوم با عنوان «رساله سیاسی: قسمی علم دولت» که در پنج بخش ترتیب یافته است، بالیبار به دنبال طرح این مسئله است که اسپینوزا در رساله سیاسی از مبانی الهیاتی گذر کرده و بر مبنای فلسفی بحث می‌کند و

منطق نظریه‌ای که اسپینوزا پیش می‌برد و هم‌اشارات و استلزامات سیاسی اش به طرز چشمگیری متفاوت با اثر پیشین هستند... البته، پیوستگی مشخصی نیز در کار است، بیش از همه در «تعریف» حق طبیعی در چارچوب قدرت... تزی که در رساله الهیاتی-سیاسی عرضه می‌شود، این جا به زبانی دیگر بیان می‌شود. (بالیبار، ۱۳۹۷: ۱۲۲)

بالیبار معتقد است که ما با تغییری در اندیشه اسپینوزا مواجه هستیم. رساله سیاسی متعلق به «ژانری» کاملاً متفاوت می‌باشد. از سوی دیگر، رساله الهیاتی-سیاسی مداخله‌ای مبارزه‌جویانه در مجادله‌ای هم‌عصر با نویسنده بود، اما رساله سیاسی، «به منزله اثری نظری کندوکاوی در زمینه «بنیان‌های سیاست» و رها از محدودیت‌های هرگونه حادثه یا اوضاع و احوال خاصی عرضه می‌شود.» (بالیبار، ۱۳۹۷: ۱۲۴-۱۲۳)

فصل چهارم با عنوان «اخلاق: قسمی انسان‌شناسی سیاسی»، که دارای سه بخش است، در کلیت آن از جانب بالیبار، تلاشی است تا «به حل و فصل مسئله تعیین‌کننده دلالت متقابل فلسفه و سیاست» در اندیشه اسپینوزا بپردازد. بر همین اساس، از نظر بالیبار، اسپینوزا در رساله اخلاق به «بسط ایده‌هایی می‌پردازد که از تبدیل استدلال‌های رساله الهیاتی سیاسی و رساله سیاسی به چارچوب مفهوم تمام و کمالی برای (ایجاد) قسمی انسان‌شناسی (نظریه‌ای درباره «طبیعت انسان») پشتیبانی می‌کنند.» بالیبار برای نشان دادن این مدعا به بررسی سه مسئله می‌پردازد: (۱) جامعه‌پذیری (۲) اطاعت و (۳) ارتباطات. (بالیبار، ۱۳۹۷: ۱۶۲-۱۶۱)

فصل پنجم با عنوان «سیاست و ارتباطات» ضمن اینکه تکرار و خلاصه‌مباحث فصول پیشین است، در عین حال نتیجه‌گیری نیز می‌باشد و بالیبار تلاش می‌کند تا نشان دهد که «چگونه کل فلسفه اسپینوزا را، تا آنجا که متافیزیک را به امری جدایی‌ناپذیر...بدل می‌سازد...می‌توان به مثابه فلسفه بسیار بدیع و مبتکرانه ارتباطات فهمید.» در همین راستا، از نظر بالیبار سه مسئله در اندیشه اسپینوزا موضوع اختلاف‌مفسرین می‌باشد: (۱) مسئله طبیعت، (۲) مسئله انسان، (۳) مسئله حق. او با تمرکز بر این سه مسئله و پیامدهای آن بر این

ایده پرتو می‌افکند که فلسفه اسپینوزا، در وثیق‌ترین معنای این اصطلاح، قسمی فلسفه ارتباطات است-یا، حتی به بیانی بهتر، فلسفه حالات ارتباطات-که در آن نظریه شناخت و نظریه جامعه‌پذیری به نحو تنگاتنگی در هم تنیده شده‌اند. (بالیبار، ۱۳۹۷: ۱۹۷-۲۰۱).

در نهایت بالیبار با طرح پنج نکته که از مباحث اسپینوزا استنتاج می‌شود، کتاب را به پایان می‌برد: (۱) سیاست اسپینوزا، به صورتی مشخص و انضمامی، بر تمام چیزهایی مهر تأیید می‌زند که متافیزیک وی ما را به پیش‌بینی کردن آن‌ها سوق می‌دهد (بالیبار، ۱۳۹۷: ۲۲۳). (۲) به زعم اسپینوزا، طبیعت در عین حال تاریخ نیز هست: تاریخی بدون مقصود، اما در واقع، نه فاقد فراشد و جنبش و دگرگونی. (بالیبار، ۱۳۹۷: ۲۲۴-۲۲۳). (۳) آزادی نه حقی است که در بدو تولد به دست می‌آوریم و نه چشم‌اندازی معادشناختی...رهایی ما همواره پیشاپیش شروع شده است. در عمل، اگر تخیل میدان سیاست...است و اگر امیدها و ترس‌های توده‌ها...ذاتی تخیل جمعی‌اند، آن‌گاه دولت ابزار ضروری‌رهایی‌مان به شمار می‌رود. به شرطی که دولت هم در پی‌رهایی‌خویش از طریق دموکراتیزه‌سازی خود باشد (بالیبار، ۱۳۹۷: ۲۳۴). (۴) تفاوت بین‌آنهایی که فرمان می‌رانند و آنهایی که فرمان می‌برند به دلایلی بسیار مختلف تفاوتی است ما بین طبقه مسلط و تحت‌سلطه. اما این تفاوت در نهایت به تمرکز بر قسمی انحصار شناخت در سطح دولت منجر می‌شود که تحت نام آن طلب اطاعت می‌کند. (بالیبار، ۱۳۹۷: ۲۳۵). (۵) مسئله ارتباطات سیاسی...به ما رخصت می‌دهد به فراسوی بدیل ما بین فردگرایی و سازوارگرایی (یا صنف‌گرایی) بدان نحو پا بگذاریم. (بالیبار، ۱۳۹۷: ۲۳۶-۲۳۵)

۵. ارزیابی شکلی

کتاب ایتین بالیبار به زبان فرانسه تحت عنوان *SPINOZA ET LA POLITIQUE* به سال ۱۹۸۵م منتشر شد. کتابی کوچک در «چهار» فصل که مشتمل بر ۱۲۸ صفحه بود که از آن حدود ۱۵ صفحه به نمایه، گاهشماری اتفاقات سده هفدهم و معرفی منابع برای مطالعه بیشتر، اختصاص یافته بود. کتاب بالیبار تحت عنوان *SPINOZA AND POLITICS* به سال ۱۹۹۸م در «پنج» فصل توسط «پتر اسنودن» (Peter Snowdon) به انگلیسی ترجمه شد. در نسخه انگلیسی کتاب، دو مطلب نسبت به نسخه فرانسوی افزوده شده بود. نخست، مقدمه ای از «وارن مونتگ» (Warren Montag) در کتاب گنجانده شده بود که به توضیحی درباب اسپینوزا پژوهی در جریان های چپ گرا و توضیح جایگاه ایتین بالیبار می پردازد. دوم، فصل پنجمی به نسخه انگلیسی افزوده شده است که حاصل یک درسگفتار از بالیبار است و در آن به جمع بندی مطالب فصول پیشین و بسط ایده ای پرداخته شده است که بالیبار از تفسیر اسپینوزا یعنی همان «ارتباطات» ارائه کرده است. ترجمه انگلیسی کتاب با مقدمه ۱۳ صفحه ای از مونتگ و یادداشت ۲ صفحه ای مترجم انگلیسی در ۱۴۹ صفحه منتشر شد.

ترجمه فارسی کتاب تحت عنوان *اسپینوزا و سیاست* توسط انتشارات ققنوس با ترجمه فواد حبیبی و امین کرمی به سال ۱۳۹۷ بر پایه ترجمه انگلیسی آن، در ۲۴۸ صفحه منتشر شد. ترجمه فارسی کتاب افزون بر مقدمه وارن مونتگ، حاوی مقدمه ای از مترجمان فارسی می باشد. نسخه فارسی کتاب *اسپینوزا و سیاست*، برخلاف نسخه های فرانسوی و انگلیسی، طرح جلد آن خلاقانه و گویاتر است. جلد کتاب به گونه ای طراحی شده است که تصویری نقاشی شده از اسپینوزا در پس زمینه ای نقاشی شده از شهری بندری در سده هفدهم، به احتمال زیاد در هلند، می باشد که نمای اصلی شهر بندری تا پشت جلد امتداد یافته و رنگ سبز و مشکی در جلد کتاب، رنگ غالب است. عنوان کتاب با فونتی درشت در یک سوم پایینی جلد خوانا و گویاست و به ترتیب نام نویسنده و مترجم های فارسی با فونت هایی ریزتر قرار گرفته است. در نیم صفحه بالایی پشت جلد بر پس زمینه ای سبز رنگ، بریده ای از مقدمه مترجم های فارسی در حدود یک پاراگراف آمده است که به معرفی نویسنده کتاب می پردازد. کتاب *اسپینوزا و سیاست* حاوی پیشگفتار مترجم های فارسی، وارن مونتگ و یادداشت کوتاه مترجم انگلیسی است. متن اصلی کتاب شامل دیباچه ای بسیار کوتاه، حدود سه صفحه، و پنج فصل می باشد. هر فصل نیز شامل چند

بخش فرعی می باشد. در انتهای کتاب نیز گاهشماری، نمایه، منابع برای مطالعه بیشتر و واژه‌نامه انگلیسی به فارسی به چشم می خورد.

در باب ترجمه می توان گفت که متن کتاب چندان روان و خوشخوان نیست و با وجود اینکه مترجم ها تمام سعی خود را کرده اند ترجمه ای خوب از کار درنیامده است. جدای از اینکه بازبینی برخی عبارات های ترجمه شده لازم به نظر می رسد، ویرایش ادبی و دستوری لازم تر به نظر می رسد. اینجا به چند مورد می توان اشاره کرد. برای مثال:

۱. «طبق نظر اسپینوزا، آموزه کتاب مقدس، هنگامی که از برخی دگرگونی های معین وابسته به وضعیت منفک گردد، امری ثابت و روشن بود» (بالیار، ۱۳۹۷: ۶۰) با توجه به محتوای بحث، این جمله را می توان اینگونه نوشت: «طبق نظر اسپینوزا، اگر آموزه کتاب مقدس از عرضیات تاریخی جدا شود، امری ثابت و روشن خواهد بود»

۲. «باین همه، منطق «کمتر مستقیم» دیگری را نیز در متن می توان دید که در کار است.» (بالیار، ۱۳۹۷: ۱۳۳) اینجا «کمتر مستقیم» برای «*less direct*» انتخاب شده است که به نظر درون جمله ترجمه شده معنای مورد نظر را نمی رساند. جمله را می توان اینگونه بازنویسی کرد: «باین همه، منطقی دیگر را نیز می توان در متن مشاهده کرد که «صراحت کمتری» دارد.»

۳. مترجم ها «*secret d'Etat* یا *arcana imperii*» را به «دولت پنهان» (بالیار، ۱۳۹۷: ۲۳۱) ترجمه کرده اند که نادرست است. جالب اینجاست که در مقدمه ای که نوشته اند «*secret d'Etat*» را به «دولت پنهانکار» ترجمه و در توضیح آن نوشته اند: «پنهانکاری دولتی و مخفی نگه داشتن واقعیت امور از انبوه خلق» (حیبی و کرمی، ۱۳۹۷: ۱۳) عبارت لاتینی «*arcana imperii*» به دنبال پیدایش «حوزه عمومی (سیاسی)» در سده شانزدهم و تحول آن طی سده های هفده و هجده کنشگران سپهر عمومی در پی این بودند که حداقل از اصول و اهداف بنیادین کنش حاکمان آگاه شوند. حاکمان به هر طریقی از عمومی سازی اهدافی که در پس اعمالشان داشتند با استراتژی های گوناگون طفره می رفتند. برای توضیح چنین وضعیتی این اصطلاح باب شد (Weber, 2020) و شکل فرانسوی شده آن «*secret d'Etat*» می باشد. هرچند این اصطلاح لاتینی، ریشه در گفته لوکرتیوس دارد که به «رمز و رموز حفظ قدرت» اشاره دارد. در نهایت، می توان «اسرار دولت» را به عنوان معادل پیشنهاد داد.

۴. پیشنهاد می‌شود که عبارت «(که به دید وی فرد انتراعی است صرف)» (بالیبار، ۱۳۹۷: ۲۳۶) اینگونه نوشته شود: «برای او فرد کاملاً انتراعی است.»

۱.۵ نکته ای در باب ترجمه اصطلاح «conjunction»: اسپینوزا فیلسوف «اتصالی»؟

در پشت جلد، حدود یک پاراگراف، از مقدمه مترجم‌ها برای معرفی کتاب قابل مشاهده است. با مطالعه همان یک پاراگراف اولین چیزی که توجه مخاطب را جلب می‌کند این است: «تفسیر بالیبار واجد خصلت بررسی تفکر اسپینوزا در مقام فیلسوف و متفکر «اتصالی» (!؟) است...» اولین پرسشی که به ذهن‌ها خطور می‌کند این است که «فیلسوف اتصالی» چه چیزی می‌تواند می‌باشد؟ مطالعه مقدمه ای که مترجم‌ها نوشته‌اند، ابهام این «اتصال» را بیشتر می‌کند. چراکه چندین بار از «اتصال» و «اتصالی» استفاده کرده‌اند و یک بار داخل پرانتز «conjunction» را به عنوان واژه اصلی که معادل «اتصال» را برای آن به کار می‌برند، آورده‌اند. (کرمی و حبیبی، ۱۳۹۷: ۸) وارن مونتگ نیز در پیشگفتار این کتاب چندبار از این اصطلاح استفاده کرده است. اما همچنان پرسش پابرجاست، این «اتصال» چیست؟ اتصال به چه چیزی؟

مترجم‌ها هنگامی که اصطلاح «conjunction» را در متن به کار برده‌اند واژه «c» را جا انداخته‌اند و صورت درست آن «conjunction» می‌باشد. هرچند می‌توان آن را به عنوان اشتباه تایی تلقی کرد. معادل‌های فارسی که برای این اصطلاح در دسترس می‌باشد: «اتصال، اقتران، اتحاد، همزمانی» و... که همچنان مبهم است. دیکشنری آنلاین «Merriam-Webster» این اصطلاح را اینگونه تعریف کرده است: «ترکیبی از شرایط یا رویدادهایی که موجد بحران می‌شوند» و مترادف‌هایی همچون «بحران، بزنگاه و اضطرار» را برای آن آورده است. «Oxford Reference» نیز این توضیح را آورده است: «اصطلاحی که توسط مارکسیست‌های ساختارگرا، لویی آلتوسر، استفاده شده است که به وضعیت انضمامی سیاسی-اقتصادی و مخصوصاً روابط طبقاتی، در جامعه ای مشخص، و در نقطه ای خاص از زمان اشاره دارد (به وضعیت بحرانی تاریخی ویژه)». با این اوصاف، می‌توان فهمید که «conjunction» در اصل اصطلاحی فرانسوی است که آلتوسر آن را به کار برده است و بالیبار به عنوان دانشجوی آلتوسر، چه معنایی از آن مراد می‌کند. لذا، به جای «اتصال» می‌توان

معادل «وضعیت یا شرایط بحران» را پیشنهاد داد. تفصیل این بحث را در بخش ششم این نوشتار، ارزیابی روش شناختی، دنبال خواهیم کرد. در چند فقره می‌توان جمله‌هایی را که مترجم‌ها از مونتاگ ترجمه کرده‌اند را نقل و بازنویسی کرد تا به معنای دقیق این اصطلاح پی برد:

۱. «هر کدام از متون اصلی وی را باید به منزلهٔ مداخله‌ای در «اتصال» سیاسی و فلسفی مشخصی فهم کرد.» (مونتاگ، ۱۳۹۷: ۱۷) **ترجمهٔ پیشنهادی:** «هر کدام از متون اصلی وی را باید به منزلهٔ مداخله‌ای در «وضعیت ویژه» سیاسی و فلسفی مشخصی فهم کرد.»
۲. «البته صرفاً این آثار اسپینوزا نیست که باید به منزلهٔ آثاری همزمان «اتصال» و «ابدی» قرائت کنیم...» (مونتاگ، ۱۳۹۷: ۱۸) **ترجمهٔ پیشنهادی:** «البته صرفاً این آثار اسپینوزا نیست که باید به منزلهٔ آثاری همزمان «مربوط به وضعیت بحرانی معین» و «ابدی» قرائت کنیم...» مونتاگ تلاش کرده است که همزمان «موقتی یا وابسته بودن به وضعیتی تاریخی» و «فرا تاریخی و ابدی بودن» را کنار هم قرار دهد.
۳. «متن بالیبار واجد واقعیت «اتصال»ی خاص خویش است.» (مونتاگ، ۱۳۹۷: ۱۹) **ترجمهٔ پیشنهادی:** «متن بالیبار واجد واقعیت «وضعیت بحرانی» خاص خویش است.»

۶. روش مطالعه ایده‌ها: بحران و شرایط تاریخی

در این بخش، مبحث پیشین دربارهٔ اصطلاح «conjuncture» که مبنای روش بالیبار می‌باشد را از زاویه‌ای دیگر مورد بحث قرار می‌دهیم تا نشان دهیم که معادل «اتصال» نه تنها نارسا می‌باشد بلکه اساساً اشتباه است و می‌تواند خللی اساسی در فهم متن مورد نظر ایجاد کند. این بحث را می‌توان با اشاره به رویکرد بالیبار در بررسی اندیشهٔ اسپینوزا روشن کرد. آنچه «وضعیت بحران» به عنوان معادل برای فهم «conjuncture» پیشنهاد می‌کنیم در دو چیز ریشه دارد: ۱) رویکرد بالیبار و توضیح‌هایی که در فصل نخست کتاب *اسپینوزا و سیاست* برای خوانش اندیشهٔ اسپینوزا مطرح کرده است و ۲) همچنین توضیح مونتاگ در پیشگفتار کتاب. بالیبار در فصل نخست کتاب *اسپینوزا و سیاست*، برای توضیح اینکه اسپینوزا رسالهٔ الهیاتی-سیاسی را در چه شرایط تاریخی و با چه هدفی نگاشته است، می‌نویسد:

شکل‌گیری ایده‌ها در بحران: نقد کتاب ... (بهنام جودی) ۹۵

سراسر متن رساله الهیاتی-سیاسی را اوضاع و احوالی شکل می‌دهد که در آن نوشته شد. این اثر را نمی‌توان به منزله کاری خواند که فقط در یک ساحت، (آن هم) ساحت «نظریه ناب»، وجود دارد. رساله مزبور همچنین مداخله اسپینوزا در مناقشه ای الهیاتی است که در جامعه زمان وی شکاف انداخته بود. (بالیبار، ۱۳۹۷: ۴۸)

از همین روست که بالیبار مدعی می‌شود که می‌خواهد به بازسازی شیوه ای دست بزند که قلمروهای مختلف (فلسفه، سیاست، الهیات و دین) خودشان را بر اسپینوزا عرضه می‌دارند. (بالیبار، ۱۳۹۷: ۵۱) بر همین اساس، وارن مونتگ با طرح اینکه بالیبار به درستی گفته است که هرکدام از متون اسپینوزا «را باید به منزله مداخله ای در وضعیت ویژه سیاسی و فلسفی مشخصی فهم کرد»، فلسفه اسپینوزا را «حتی در نظرورزانه ترین اظهارات آن متشکل از واکنش‌هایی به الزامات و احکام سیاسی معین» و گره خوردن آن «به شرایط تاریخی مشخص» می‌داند. هرچند، مونتگ از این ادعا فراتر می‌رود و می‌نویسد:

البته صرفاً این آثار اسپینوزا نیست که باید به منزله آثاری همزمان «مربوط به وضعیت بحرانی معین» و «ابدی» قرائت کنیم... بلکه آثار بالیبار را نیز باید اینگونه قرائت کرد. زیرا با بذل توجه دقیق به نص صریح متون لاتین اسپینوزا... و نیز به پیچیدگی‌های قدرت و سیاست در دوره باروک در هلند اواخر قرن هفدهم، غفلت از این امر آسان می‌نماید که متن بالیبار مربوط به واقعیت وضعیت بحرانی خاص خویش است. اثر حاضر را نمی‌توان صرفاً به منزله شرحی بر اسپینوزا فهم کرد، بلکه همچنین این اثر مداخله ای است در میدانی تاریخی که بدان تعلق دارد. (مونتگ، ۱۳۹۷: ۱۹)

اما چه چیزی در این خوانش و رویکرد بالیبار در حوزه تاریخ اندیشه، نوآرانه و بدیع است؟ به عبارتی، پیش‌تر روش‌هایی برای فهم ایده‌ها با توجه به وضعیت بحرانی مشخص هر متفکری، مطرح شده بود. برای مثال، «بر مبنای روایت‌ها و تحلیل‌های بحران‌ها، بحران‌های اجتماعی، ذاتی تاریخ اروپای جدید» (KJear and Olsen, 2016: p-xi) است. شرایط یا وضعیت بحران، اندیشمندان مدرن را وادار به اندیشیدن به بحران‌های زمانه خویش می‌کند. به گونه ای که

تقریباً تمامی فلاسفه ی بزرگ پیش و پیش از هر چیزی فلاسفه ای سیاسی بوده اند، اذهانی که به سبب بحران‌های خاصی در نظام سیاسی مملکت شان به ژرفای خود

فرورفته و دلمشغول این پرسش بوده اند که چگونه راه حلی پایدار برای بی نظمی اطراف شان بیابند. (فریدریش، ۱۳۹۶: ۲۷-۲۶)

چگونگی روند «نظریه پردازی» توسط نظریه پردازان را اسپریگنز به چهار مرحله تقسیم کرده است: «۱- بحران و مشاهده بی نظمی ۲- تشخیص درد ۳- نظم و خیال، بازسازی جامعه ۴- راه درمان» (اسپریگنز، ۱۳۹۲: ۴۱) این الگو را می توان تقریباً به کلیت اندیشه مدرن و نظریه پردازان آن بسط داد. از چنین روندی، وضعیت بحران و نظریه پردازی، می توان نتایجی درباره اندیشه مدرن گرفت که ما آن را «بحران اندیشی» می نامیم.

اینجا می توان به شیوه بازسازی وضعیت تاریخی و بحرانی سده هفدهم که بالیبار برای فهم چگونگی شکل گیری اندیشه اسپینوزا مطرح می کند، اشاره کرد تا نوآوری او را مشخص کرد. به گونه ای که بالیبار به جریان های فکری، سیاسی، اقتصادی، و دینی نظر دارد که در یک شرایط تاریخی حساس یا وضعیت بحران موجب مداخله نظریه پرداز در آن وضعیت و ارائه ایده ای برای عبور از بحران می کند. برای مثال درباب اسپینوزا، بالیبار بحث خود را با بررسی تناقضات جمهوری هلند در قالب چند بحران آغاز می کند. مطابق توضیح بالیبار هلند تقریباً بعد از شورش «خاوزن» در سال ۱۵۶۵م به طور مستمر در وضعیت جنگ قرار می گیرد:

پویایی توسعه بازرگانی و تجاری، بر مبنای تحکیم حقوق انحصاری هم در بازارها و هم در مستعمرات، خود به خود به ایجاد قسمی وضعیت دایمی جنگ منجر شده بود. ایالات هلند، به رغم توانمندی ناوگان دریایی شان، چندین بار مورد هجوم قرار گرفته و به تصرف درآمده بودند. هربار که این حوادث اتفاق می افتاد، موضوع تاسیس یک دولت-ملت واقعی مجدداً در دستور کار قرار می گرفت. (اما) هرکدام از ایالات از طریق جنگ استقلال میزان زیادی از خودمختاری را به دست آورده بودند. هم در امور خارجی و هم در امور داخلی، مجادله بین دو خط مشی متعارض در جریان بود، خط مشی هایی که دو گروه رقیب درون نخبگان حاکم از آن حمایت می کردند. (بالیبار، ۱۳۹۷: ۶۸)

گروه نخست، شاخه ای از خاندان اصلی سلطنتی اورانژ-ناساو در اروپا-که در چند کشور عمدتاً پروسی بودند و شاخه ای از آن خاندان سلطنتی در حوزه ولایات متحده که هلند نام گرفت، بودند، «از تبار کُنت های اولیه کشور، از دیرباز هم فرماندهی ارتش و هم

شکل‌گیری ایده‌ها در بحران: نقد کتاب ... (بهنام جودی) ۹۷

وظیفه اجرایی «فرمانداری» را در ید خویش داشتند. گروه دوم، «گروهی از «نایب السلطنه های» بورژوا بودند که مسئولیت اداره شهرها و مدیریت مالیه عمومی را بر عهده داشتند.» (بالیبار، ۱۳۹۷: ۶۸-۶۹) به لحاظ خاستگاه اجتماعی و طبقاتی، هم نایب السلطنه ها و هم اورانژیست ها از میان نخبگانی سر بر می آوردند که جنگ استقلال ملی را هدایت کرده بودند. از آن جایی که گروه های مختلف پشت سر ایشان صف کشیده بودند، می توان آنها را به منزله نمایندگان منافع طبقات مختلف توصیف کرد... که به تدریج این دو گروه از طبقات مختلف جدا شده و تبدیل به بورژوا می شوند. اما، بحران درونی هلند بحرانی دینی و سیاسی بود، «امری که مسئله حیاتی مابین کلیسا و دولت را پیش می کشید.» نکته اصلی اینجاست که از نظر بالیبار، «تقسیم بندی کلوئیسسم هلند به دو شاخه... عامل بیش تعیین یافتگی طبیعت تعارض اجتماعی و هویت «احزاب سیاسی» در سراسر این دوره به شمار می رفت.» (بالیبار، ۱۳۹۷: ۶۹-۶۸ و ۷۱)

تعارض میان این دو گروه سه بحران عمده را در طول سده هفدهم در هلند شکل می دهد: ۱- بحران سال ۱۶۱۹م، ۲- تلاش خاندان سلطنتی برای احیاء سلطنت و شکست آن طی ۱۶۵۰م تا ۱۶۵۴م، ۳- شورش علیه نایب السلطنه ها در سال ۱۶۷۲م. (بالیبار، ۱۳۹۷: ۶۹) بحران سوم خود را در سال ۱۶۷۲م نشان می دهد و موجب برهم خوردن، به لحاظ ذهنی، زندگی آرام اسپینوزا می شود. این بحران زمانی آغاز شد که «از دهه ۱۶۶۰م به بعد، حزب اورانژ، تحت رهبری ویلیام سوم جوان پادشاه آینده انگلستان، به طور منظم در صدد تضعیف قدرت نایب السلطنه ها بود.» تا اینکه در سال ۱۶۷۲م «آشوب و بلوا و قیام مردمی» با تهاجم فرانسه مصادف می شود. نتیجه این بحران با کشته شدن یوهان دیت توسط انبوه جمعیت و اعاده «منصب فرماندار با قدرت هایی جدید و گسترده تر» بود. این دسته بندی ها، اسپینوزا را «درون فضای بی واسطه مرتبط با حزب نایب السلطنه ها وارد ساخت. حتی از برخی جهات، به نظر می رسد که وی «مشاور» غیر رسمی یوهان دیت به شمار می رفته است.» (بالیبار، ۱۳۹۷: ۷۸ و ۶۹) با توجه به مطالب ذکر شده می توان گفت که نوآوری بالیبار برای خوانش متون و اندیشه ها، در بازسازی وضعیت تاریخی و بحرانی نهفته است که ایده ها در آن مطرح شده اند:

اثر بالیبار بیش از هر اثر پیشین دیگری در این باره، حاکی از انکار جداسازی جهان درونی متون از تاریخ به منزله قسمی امر بیرونی است، تو گویی آن ها در مجموع

قسمی «پادشاهی در درون پادشاهی» را برپا کرده باشند. در عوض، وی قسمی پیوستگی را مابین نوشتار و تاریخ مطرح می‌کند و نوشتار را به منزله امتدادی بر تاریخ در نظر می‌گیرد. جدا کردن طبیعت/تاریخ (زیرا طبیعت، بسی به دور از آن که امر ثابت دایما تکرار شونده ای باشد، کاملاً تاریخی است، درست همان طور که تاریخ، یعنی تاریخ انسانی، بخشی از طبیعتی است که به منزله فراشدی بدون سوژه یا غایب تلقی شده) از جهان ایده‌ها، حتی اگر صرفاً با هدف ثبت تناظرهای میان آن‌ها باشد، دقیقاً وضع دوباره دوگانگی ای خواهد بود که اسپینوزا چنان به تفصیل نقد می‌کند. بالیبار مجبور می‌شود با جزئیاتی بسیار بیشتر از مفسران پیشین، تعارضات و تناقضات جمهوری هلند را در نیمه دوم قرن هفدهم تقریر کند، زیرا این‌ها همان تناقضاتی‌اند که پروژه فلسفی اسپینوزا را، حتی در «متافیزیکی» ترین نسخه‌اش، فرم و الهام بخشیده‌اند. (مونتاگ، ۱۳۹۷: ۲۹)

۷. نتیجه‌گیری

اندیشه اسپینوزا را می‌توان یکی از جریان‌های اصلی اندیشه مدرن در نظر گرفت که تا به امروز امتداد یافته است. شناخت و بازاندیشی ایده‌های اسپینوزا در فضای فکری ایرانی با وجود اینکه تقریباً همه آثار او به فارسی ترجمه شده است و تفاسیری هم بر آن در دسترس می‌باشد، بیشتر از گذشته ضروری به نظر می‌رسد. پیشتر روایت‌ها و تفاسیری که از اسپینوزا در دست بود، با توجه به انبوه مقاله‌ها و پایان‌نامه‌هایی که منتشر شده است، حوزه فلسفه و سیاست را در اندیشه اسپینوزا منفک از یکدیگر تلقی و روایت کرده‌اند. کتاب *اسپینوزا و سیاست* ایتین بالیبار، در فضای فکری ما، خوانشی خلاف آمد عادت را عرضه می‌کند و فلسفه و سیاست در اندیشه اسپینوزا را نه تنها منفک نمی‌داند؛ بلکه با خوانشی دقیق و منسجم، اساساً فلسفه اسپینوزا را سیاسی می‌داند. از بالیبار و روایت او از اندیشه اسپینوزا دو چیز می‌توان آموخت و آن را مورد تأمل قرار داد:

۱. رویکرد بالیبار در خوانش متون و ایده‌ها که آن‌ها را درون زمینه تاریخی شان قرار می‌دهد و به بازسازی «وضعیت بحران»-اعم از سیاسی، اقتصادی، دینی و فلسفی-می‌پردازد تا نشان دهد که ایده‌ها چگونه در آن وضعیت حساس و در بزنگاه‌های تاریخی

ارائه می‌شوند، می‌تواند برای تاریخ‌نگاران اندیشه در ایران که درباره ایران یا اروپا می‌نویسند، کارگشا باشد و نتایج آن بسیار بدیع و نوآورانه خواهد بود.

۲. تفسیری که بالیبار از اندیشه اسپینوزا ارائه می‌دهد و نتایجی ویژه می‌گیرد، بسیار مهم است. وجه اول تفسیر او تأکید بر وحدت فلسفه و سیاست در اندیشه اسپینوزاست، اما وجه دوم که با تکیه بر رساله اخلاق، مفهوم «ارتباطات» را ارائه می‌کند، اهمیت و بدایتی دو چندان دارد.

کتاب *اسپینوزا و سیاست* جزو تفاسیر اصیل و معتبر از اندیشه اسپینوزا برای رشته‌های علوم سیاسی، الهیات و فلسفه است و جزو کتاب‌های «تخصصی» این حوزه می‌باشد که به عنوان کتاب مکمل درسی برای مقطع دکتری مناسب به نظر می‌رسد. می‌توان از روش و رویکرد بالیبار و تأکید او بر وحدت فلسفه و سیاست در اندیشه اسپینوزا بهره‌های فراوان برد. وجه دوم تفسیر بالیبار، همانطور که توسکانو نیز تأکید کرده است، از زمان خود بالیبار یعنی اندیشه اروپایی نیز جلوتر است. این ویژگی به سادگی می‌تواند در فضای فکری ایرانی تبدیل به ایده‌هایی ایدئولوژیک شود. لذا، در این نوشتار تلاش ما معطوف به معرفی کتاب *اسپینوزا و سیاست* از رهگذر رویکرد ویژه بالیبار به خوانش متن‌ها و ایده‌ها بود که اشاره‌هایی به خطای مترجم‌ها نیز داشتیم.

کتاب نامه

اسپینوزا (۱۳۹۲) *رساله سیاسی*، ترجمه پیمان غلامی و ایمان گنجی، تهران: روزبهان اسپریگنز، توماس (۱۳۹۲) *فهم نظریه‌های سیاسی*، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: نشر آگه بالیبار، اتی ین (۱۳۹۷) *اسپینوزا و سیاست*، ترجمه فواد حبیبی و امین کرمی، تهران: انتشارات ققنوس

توسکانو، آبرتو (۱۳۹۸) «پولیتیک اسپینوزیسم-ترکیب و ارتباط» ترجمه امیر قاجارگر <https://www.cgie.org.ir/fa/news/220546>
فریدریش، کارل (۱۳۹۴) مقدمه به: *گفتاری درباره اقتصاد سیاسی*، ژان ژاک روسو، ترجمه سید مهدی یوسفی، تهران: نشر روزبهان

مونتاگ، وارن (۱۳۹۷) مقدمه به: *اسپینوزا و سیاست*، اتی ین بالیبار، ترجمه فواد حبیبی و امین کرمی، تهران: انتشارات ققنوس

جهانگیری، محسن، (۱۳۷۶) مقدمه به: *اخلاق*، اسپینوزا، چاپ دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی

نجف زاده، رضا (۱۳۹۲) «چرخش اسپینوزایی در فلسفه سیاسی فرانسوی» فصلنامه رهیافت های سیاسی و بین المللی، سال پنجم، شماره ۳۶
طباطبایی، جواد (۱۳۹۳) تاریخ اندیشه سیاسی جدید در اروپا جلد نخست: از نوزایش تا انقلاب فرانسه ۱۵۰۰-۱۷۸۹ دفتر سوم: نظام های نوآئین در اندیشه سیاسی، تهران: انتشارات مینوی خرد

Balibar, E. (1998) *SPINOZA AND POLITICS*, London: Verso

Balibar, E. (1985) *SPINOZA ET LA POLITIQUE*, France: Presses Universitaires de France

Kochin, Michael S. Review 'SPINOZA OUR CONTEMPORARY' *The Review of Politics*, Vol. 63, No. 1 (Winter 2001), pp. 203-203

Livingston, J. (2005) *SPINOZA'S THEORY OF POLITICAL CRISIS*, A Thesis Submitted to The school of Graduate Studies in Partial Fulfilment of The Requirements for the Degree Master of Art, Mac Master University

Poul F. KJear and Niklas Olsen (Edited by) (2016) *Critical Theories of Crisis in Europe from Weimar to the Euro*, ROWMAN & LITTLEFIELD INTERNATIONAL, London, New York

Turnbull, Neill (2010) 'On "Left Spinozism" ', <https://www.telospress.com/on-left-spinozism/>

Reid, D. (2008) "Etienne Balibar: Algeria, Althusser, and Altereuropeenisation" *South Central Review*, Vol. 25 No. 3.

Benedict De Spinoza, 2007, *Theological-Political Treatise*, Edithed by Jonathan Isarel, Translated by Micahel Silverthron and Jonathan Isarel, Camebridge University Press

Weber, Wolfgang E.J., "Arcana imperii", in: *Encyclopedia of Early Modern History Online*, Editors of the English edition: Graeme Dunphy, Andrew Gow. Original German Edition: *Enzyklopädie der Neuzeit*. Im Auftrag des Kulturwissenschaftlichen Instituts (Essen) und in Verbindung mit den Fachherausgebern herausgegeben von Friedrich Jaeger. Copyright © J.B. Metzlersche Verlagsbuchhandlung und Carl Ernst Poeschel Verlag GmbH 2005–2012. Consulted online on 31 January 2020 http://dx.doi.org/10.1163/2352-0272_emho_SIM_017056

[Merriam-webster.com/dictionary/conjuncture](https://www.merriam-webster.com/dictionary/conjuncture)

[Oxfordreference.com/view/10.1093/oi/authority.20110803095632419](https://www.oxfordreference.com/view/10.1093/oi/authority.20110803095632419)